

۱- ماهیت مضاف فلسفه (فلسفه شرق و غرب)

فلسفه همواره متأثر از بوم و شرایط اقلیمی موطن خود بوده است اما توانسته در بوم های مختلف پرسش های عمیقی را مطرح سازد و این پرسش های ژرف ذهن شرقی و غربی را مشغول ساخته است اما چه ویژگی برای فلسفه شرقی وجود دارد؟

خویشتن برای انسان شرقی، فرارفتن از تعلقات بدنی و رهایی از یوغ دنیا می باشد، تمدن های شرقی از یک من فراتر سخن می گویند و جهان نیز فراتر از امر طبیعی هست، معمول فلسفه های شرقی ارتباط عقلانی انسان را ابزاری نگاه می کنند و جهان عینی را جای رنج و درد می دانند و تفکر برای رهایی از این درد و رنج است و درست در مقابل تفکر غربی بیشتر تفکر را برای پذیرش رنج می خواستند چنین اندیشه ای بیشتر فلسفه را می سازد تا با یاد جهان دیگر آرام شود البته این معیار بصورت مطلق درست نمی باشد اما صفت غالبی در تمدن شرقی می باشد.

مصری ها به خلود نفس و مغایرت میان نفس و بدن معتقد بودند، تمدن عربی بین النهرین مساله تاثیر افلاک و تقدیر در زندگی را قبول داشتند، پذیرش خدای شر (اهریمن) و خیر(اهورامزدا) در تمدن ایرانی تفکر غالبی

فلسفه بعنوان بنیادین ترین معرفت بشر همه علوم را تحت تاثیر قرار می دهد ، این ویژگی فلسفه به پرسشهایش بر می گردد نه پاسخ هایش ، پرسش های اساسی همه معرفت ما را تحت تاثیر قرار می دهد ؛ این پرسش ها درباره خویشتن ، جهان و ارتباط خویش با جهان پیرامون است و فلسفه از هستی و چیستی و چگونگی کلی این سه موضوع می پرسد و به همین جهت همه دانش ها با آن در ارتباط هستند .

علوم طبیعی مانند فیزیک و شیمی درباره جهان پیرامون سخن می گویند و فلسفه هستی و چیستی این جهان طبیعی را مورد کاوش قرار می دهد و علوم انسانی مانند جامعه شناسی و روان شناسی درباره انسان بحث می کند و فلسفه هستی و چیستی انسان و ارتباطش با جهان را می کاود .

رویکردهای کلان علوم انسانی خط مشی خود را از فلسفه می گیرد ، مکاتب فکری بن مایه های خود را از فلسفه کمک می گیرند وقتی سراغ روان شناسی می رویم و از مکتب های اساسی و موج های آن سخن به میان می آوریم ، عقل گرایی دکارتی ، شناخت گرایی را ساخته است ،

تجربه‌گرایی هیومی رفتارگرایی را پشتیبانی نموده است، روان تحلیل‌گری از فلسفه شوپنهاوری متأثر است و حتی خرده‌مکتب‌ها مثل رویکردهای پیازه‌ای از فلسفه کانت اثر پذیرفته‌اند.

از آن‌رو که مبانی فلسفی تعیین‌گراف‌های کلان‌روان‌شناسی نیز می‌باشند، در صورتی که مبانی روح‌بخش و چالش‌ساز نباشد مکتب‌روان‌شناختی قویم و کارآیی نخواهیم داشت و از به‌همین جهت جوامعی که چنین درک عمیقی از هستی ندارند و ریزه‌خوار فلسفه‌های دیگران هستند، هیچ‌نمود و بروزی در روان‌شناسی ندارند این‌ملتها‌شناسنامه‌معرفتی‌شان‌به‌نام‌دیگری‌هست‌و‌از‌این‌رو‌بازی‌روانشناختی‌را‌فقط‌به‌اسم‌خود‌ثبت‌می‌کنند‌و‌چنین‌بازی‌بسیاری‌از‌اوقات‌جامعه‌را‌با‌بغرنج‌جدیدی‌همراه‌می‌کند،‌درد‌مردمان‌را‌دو‌چندان‌می‌کند‌و‌در‌این‌وضعیت‌بجای‌حل‌چالش‌های‌جامعه‌خویشتن،‌روان‌شناسی‌دردهای‌نداشته‌مان‌را‌نیز‌افزون‌می‌کند‌و‌بجای‌درمان،‌دردآوری‌دارد.

برای اینکه یک مکتب‌روان‌شناسی درد‌ملتی‌را‌کاهش‌دهد‌بایستی‌افق‌فلسفی‌مناسب‌با‌آن‌جماعت‌را‌اتخاذ‌کند‌و‌جامعه‌ما‌نیز‌افق‌های‌فلسفی‌گسترده‌ای‌دارند‌که‌می‌توانند‌رویکردهای‌روان‌شناختی‌برای‌مان

بسازند و در میان طیف های مختلف فلسفی م بتوان از جنبه مشترکی
بنام فلسفه اسلامی سراغ گرفت .

۲- تاریخ فلسفیدن بشر

مساله خو بستن و جهان پیرامون از بدو خلقت برایش مطرح بوده است اما
در دورانی این پرسش عمیق شده همه زندگی او را فرا گرفته است ، اولین
گزارش از عمق این پرسش ها مربوط به یونان پنج قرن قبل از میلاد است
، یونانیان در آن دوره با مساله معرفت و شکاکیت ، ارزش اخلاقی و
نسبیت درگیر بودند ؛ سوفسطاییان بر قطع ارتباط یقینی انسان و پیرامون
و ارزش اخلاقی مطلق تأکید داشتند سقراط برابر چنین اندیشه ای
مقاومت نمود تا در مقابل سفسطه ، فلسفه را بسازد.

میراث فلسفی پس از سقراط توسط افلاطون و ارسطو پروریده شد و
اشتقاق های کلان بعد از خود را پدید آورد و دو نوع تفکر مقابل هم را
رقم زد و برای بشر دو مکتب اصیل را بنا نهاد که همواره از آن دو استفاده
برده اند.

این اندیشه در اوایل ظهور مسیحیت با تفکرات عرفانی فیلون یهودی و
فلوطين آمیخت و زمینه را برای ورود به عصر مسیحی فلسفه آماده

ساخت و پس از رسیمیت حاکمیتی یافتن مسیحیت در قرن چهارم میلادی ، این فلسفه با قرون وسطی همراهی کرد..

در قرن ششم میلادی اتفاق مهمی در شرق رخ داد ، مردی در شبه جزیره عربستان ظهور کرد که رویکرد عقلانی ویژه ای به همراه داشت و شیوه زیست جدید را برای بشر شرقی نشان داد و اولین پیام خود را با اقرء و بخوان آغاز نمود ، وی همه حوزه های زندگی خود را چه با موافقت و چه با مخالفت درگیر خود ساخت و بعد از پیامبر میراث معنوی او با میراث یونانی مواجه شد و چیز ی بعنوان فلسفه اسلامی تولد یافت.

۳- کارهایی که فیلسوفان می کنند

فیلسوفان تحقیقاتی که انجام داده اند درباره انسان شناسی ، جهان شناسی و ارتباط انسان و جهان بوده است ، ایشان با چنین زمینه ای ، امکان ساختن رویکردهای مختلف در عرصه علوم را فراهم می آورند از این رو درباره هر فلسفه ای باید این سه موضوع را مورد بررسی قرار داد و از سوی هر کسی محقق علوم انسانی است بایستی تکلیف خود را در این سه حوزه مشخص سازد.

بود و جهان را عرصه تنازع این دو می دانستند و همچنین بدبینی به لذت زندگی و مساله تناسخ در تمدن هندی خود را نشان می دهد و همه این ها را می توان در یک کلمه و آن هم تصوف و معنویت گرایی خلاصه نمود.

اما باید میراث پیامبرانه را جدا از این تمدن ها بررسی نمود زیرا طبیعی است که هر تمدنی تفسیر مناسب خود را از این میراث انجام خواهد داد اما پیامبران تلاش نمودند میان خوش بینی به دنیا و واقعیت های آن جمع بکنند و خواستند میان جنبه های این دنیایی انسان و نیازهای معنوی وی حد اعتدال را پیش برند و کوشش کردند انسان جهانی آباد با جاودانگی شاد داشته باشد و همین کشش ها و کوشش ها از سوی ایشان میزاث پیامبر اسلام را در مواجهه با تفکر غربی و شرقی قرار داد تا از قرن هشتم میلادی رویکرد نوینی بعنوان رهیافت فلسفه اسلامی را بازسازی بکند.

۲- انتقال معارف یونانی به جهان اسلام

از قرن هشتم میلادی درون جهان اسلام جریان عقل گرایی (معتزله) حکومت یافت که میل به پرورش خرد داشت و از سوی دیگر جهان اسلام

وارد مراودات گوناگون با همسایگان خود شد و چالش های فکری جدیدی
گریبان گیر محیط آن دوره شد ، از این رو زمینه برای ورود معارف عقلی
یونان ایجاد شد و در این راستا منصور دوانیقی سال ۷۶۵ م شهر بغداد را
بنا نهاد و آتن را جانشین آتن و اسکندریه کرد و مأمون در سال ۸۳۲۱
م مدرسه بیت الحکمه را ساخت و گروهی از مترجمان را آنجا گرد آورد و
تا قرن دهم میلادی آثار فراوانی از یونانیان توسط مترجمان بنامی چون
جنین بن اسحاق و متی بن یونس به عربی ترجمه شد ، در میان آثار
ترجمه شده کارهای افلاطون و ارسطو و فلوطین و شرح کارهای آنها به
چشم می خورد .

حکمای شرقی میل فراوانی به تصوف و معنویت داشتند از این رو منطق
فکری ارسطو را به تنهایی بر نمی تافتند و در صدد جمع میان ارسطو
افلاطون در آمدند و کتابهایی را به ارسطو منسوب می داشتند که
محتویات آنها با روش ارسطویی منطبق نمی نمود؛ و چون این کتابها را
از آثار او می پنداشتند، بسیاری از اندیشه های افلاطونی و فیثاغوری و
نوافلاطونی را با فلسفه او درآمیختند .از جمله این کتب، کتاب های
الربوبیه و التفاحه است که از مشرب نو افلاطونی بود اما به ارسطو نسبت
دادند.

نهضت ترجمه آثار یونانی هم درون جهان اسلام را تحت تاثیر قرار داد و

هم بر قرون وسطای مسیحی و تحول بزرگ معرفتی را در آسیا و اروپا به

دنبال داشت و همین امر چالش های فراوانی را در حمایت یا رد علوم

فلسفی به دنبال داشت بگونه ای که برخی بر ضرورت آنها و برخی بر کفر

بودن این معارف نظر دادند. از میان این چالش ها در شرق فلسفه اسلامی

ساخته شد و در غرب فلسفه مسیحی.